

## عشق

چه بسا شبها در بستر ظلم، زیر شلاق تعصب خون شد  
دل غمگین، تن فرسوده من، روح آزاده من، قلب آزاده من  
و نشد خشک شبی، اشک بیهوده من  
و من از خشم به خود پیچیدم، ناله سر داد دلم، از پس کینه و ظلم شکوه ها کرد دلم  
خشم و نفرت به دلم راه گشود، قلب من را فرسود  
لیک محبوب ندا داد مرا، که تو در روضه قلب جز گل عشق مکار  
آری ای بنده من، جز گل عشق مکار  
زندگی مظهر عشق است و سراپرده فرزانی است  
و محبت نور است، خانه از نور مبادا خالی  
مقصد زندگی از روز ازل عشق و محبت بوده است  
دل به اغیار میند  
عشق محبوب بجوی، اوست مظلوم تر از هر مظلوم، و هزاران عاشق و هزاران مجنون  
مردمان را به محبت خوانند، تا فراموش شود یا که افسانه شود ظلمت ظلم  
رسم هر دشمنی از گیتی و دوران بورد